

دریاد در کوزه؟!!

یا

گشت و گذار در گلستانی بی خزان، گلستان سعدی شیراز،
تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی
چاپ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
شهریور ماه ۱۳۶۸، ۵۰۰۰ نسخه

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
مولانا جلال‌الدین

سخن گفتن اندر زبان آفرید	به نام خدایی که جان آفرید
بزرگان بزرگی نهاده ز سر	به درگاه لطف و بزرگیش بر
به کلک قضا در رحم نقش بند	قدیمی نکوکار نیکی پسند

سعدی

گلستان سعدی از نفیس‌ترین آثار ادبی در زبان فارسی، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی در ۸۱۵ صفحه به قطع وزیری، در سه بخش به طبع رسیده است. این تازه‌ترین تحقیق مصحح درباره سعدی است. دیرگاهی است که استاد بر شیوه کار شهریار سخن، اسلوب کلام سهل ممتنع، و مظاهر گوناگون هنر وی وقوف وافی دارد؛ دست کم بیش از اربعینی. بازگردیم به روزگاری که نوآموز دبستان بود، و برسم جایزه برنده «گلستان» گشت...
پیش از این، توضیح و تصحیح بوستان (سعدی‌نامه) به همت و مجاهدت علمی استاد با شکوه و اقبالی کم نظیر مواجه شد، و در مدت کمی از آن سه چاپ به عمل آمد. مقالات و تحقیقات ارجمند دیگری با عنوان‌های: «پادشاه سخن»، «جهان مطلوب سعدی در بوستان»، «نکته‌ای از شمع»، «یکی از مظاهر هنر سعدی»، «کاغذ زر»، و ترجمه کتاب: «تحقیق درباره سعدی» از زبان فرانسوی، و نوشته‌هایی دیگر در باب سعدی بزرگوار شیراز، به قلم گیرا و توانمند او را غالباً خواننده، و از آنها بهره ور بوده‌ایم؛ برخی از این تحقیقات به زبان‌های دیگر ترجمه شده است.

و اینک «گلستان» در برابر ماست که مصحح گرانمایه - چنان که خواننی و دانی - در این کار ظریف، و در نشیب و فراز این راه دراز، نیز الحق به توفیقی چشم گیر، سزاوار انکاء علمی و پژوهشی نائل آمده است.

حق شناسی نسبت به والد مصحح - اعلی الله مقامه - در کسوت ذکرخیری مختصر اقتضا می نمود که کتاب به یاد آن روان شاد گشوده شود؛ هم با این بیت از سعدی:

مرا باشد از درد طفلان خیر

که در طفلی از سر برفتم پدر

در آغاز، مصحح پس از راهبری خواننده به باب های هشت گانه از این هشت بهشت، فهرست تمامی حکایت هایی را که در هر باب مندرج است، ذیل شماره ای جداگانه، با عنوانی کوتاه و در عین حال گویا و دلنشین، نمودار مفاد و مفهوم آن حکایت می نگارد، تا متفحص مشتاق بتواند بی فوت وقت به مطلوب خویش به سهولت واصل گردد، و در آن گلزار بی انتها، در میان هزاران گل خوشبوی خوش رنگ، به گل مراد زودترک دست یابد. فی المثل عنوان منتخب برای حکایتی از باب اول چنین است: «دو برادر یکی در خدمت سلطان، و دیگری به سعی یازو در کسب نان»؛ و عنوان برگزیده برای لطیفه ای از باب آخر این چنین: «خوردن و دادن، نخوردن و نهادن»... و قس علی هذا در سایر باب ها.

از این پس مقدمه مصحح شروع می شود، مقدمه ای الحق جان دار و فراگیر، و در عین حال موصوف به صفت «خیر الکلام...» می گوید:

«این کتاب به صورتی فراهم آمده که خوانندگان گرامی به خصوص جوانان، بی آن که به فرهنگ ها و پرسش از دیگران حاجت داشته باشند، بتوانند در گلستان سعدی سیر و مطالعه کنند، و آنچه را او اندیشیده و به قلم آورده، به آسانی دریابند، و با دنیایی که فرا نموده آشنا شوند.»

در بخش اول کتاب گفتاری است ذیل عنوان: «استاد سخن» که در واقع نقد و تحلیلی است از گلستان به منزله پیش درآمدی برای شناخت آن. آنگاه به متن تصحیح شده کتاب می رسیم. تصحیح متن با حوصله و دقتی کافی، و امانتی هر چه تمام تر، با مقابله ۱۷ نسخه خطی مضبوط در کتابخانه های معتبر ایران و سایر کشورهای جهان، به موازات بهره گیری از کلیه چاپ های قبلی، و شرح ها، و ترجمه های موجود از گلستان به زبان های دیگر صورت گرفته است. مصحح باریک بین روا نداشته است که در تجرع از این زلال حیات بخش، شرح نسخه بدل ها در پایین صفحات احياناً موجب ملال خواننده شود؛ این تفاوت نسخه بدل ها در آخر کتاب در بخشی جداگانه آورده شده است. در این بخش بعضی از خصایص رسم خط، غلط خواننی ها، تحریف ها، سقطها و افتادگی ها، و میزان دخل و تصرف کاتبان، و مقدار دستبرد این و آن از نسخه برداران به خوبی منعکس است. مطالعه این بخش، به خصوص برای ادیبان، پژوهندگان، و فرهنگ نویسان از لحاظ مطابقت نسخه ها با یکدیگر، و ملاحظه اختلاف ضبط های آنها بی شک مفید فواید بسیار است.

از قسمت های بسیار قابل توجه کار مصحح ذیل بخش دوم، توضیحاتی حلاوت انگیز، نغز، و پرفایده مربوط به متن گلستان است در ۳۶۴ صفحه با قید شماره صفحه و سطر در متن.

در این بخش پربرکت کلمات، ترکیبات، اصطلاحات، آیات تنزیل مبین، اخبار و احادیث مروی از سید المرسلین، و اقوال ائمه دین، قصص اسلامی، مباحث عرفانی، مواظ حکما و نکات گران قدر در تنزیه نفس و تصفیه اخلاق، مسائل تاریخی، و اجمالاً هر آنچه نیازمند شرح و توضیح در متن به نظر آمده، همه و همه در حد ضرورت با ایجازی نه مخل، به شیوه‌ای سهل‌التناول: روان، ساده، و بدون هیچ ابهام و پیچیدگی برای خواننده باز نموده شده است. ایضاً مصحح در این بخش مضامین بسیاری از گلستان را در سایر آثار سعدی از بوستان، مواظ، غزلیات، و هم در آثار دیگر بزرگان ادب جسته و نقل نموده است.

نیز در این قسمت نکات دستوری متن، بیان و تعریف بعضی از مصطلحات صوفیه با استشهاد به امهات مقالات قوم از نظر نکته یاب مصحح دور نمانده است. اعراب صحیح کلمات رعایت شده، و ترجمه آیات و اخبار، و جملات و امثال و ابیات عربی و مباحث و مطالب منقول از منابع غربی، کلاً به پارسی امروزی به دست داده شده است، با رعایت اصول و دقایق نقطه گذاری.

مجله‌های ادبی، مقاله‌ها، رساله‌ها، و کتابهایی که در آنها به گونه‌ای در باب گلستان، و اسلوب خاص سعدی سخن رفته، و محققان و پژوهندگان نامدار، و استادان ادب، و ناقدان صاحب نظر، در باب خصوصیات صرفی، مباحث لغوی، و ضبط و تلفظ و معنی صحیح کلمات و ترکیبات، ایراد بر بعضی ابیات، یا اشکالات تاریخی بر گلستان و نظایر آنها طی سالیان دراز به بحث و انتقاد و استفتاء و اقتراح پرداخته، و در این مباحث به صورت موافق و مخالف با موشکافی و ریزی نظریه‌های و قلم فرسایی نموده‌اند، همه را مصحح در این کار شگرف پیش روی داشته، و در تأیید یا رد آنها (در صورت اخیر البته با ارائه برهان رجحان قولی بر اقوال دیگر متکی بر شواهد و دلائل محکم، با تواضعی عالمانه) رأی نهایی خویش را اعلام داشته است.

باز در همین بخش، تحقیقی حقیق و معتنا به در باب درجه تأثیر و نفوذ لطف مضمون، جمال فکر، لطیفه‌های دلنشین، صلابت عناصر روحی مصنف، و شهرت و ابدیت کلام خداوندگار ذوق، افصح‌المتکلمین در شاعران، نویسندگان، فلاسفه مغرب زمین - همراه با ارزیابی دقیق کار مؤثر و متأثر در ترازوی نقد - به عمل آمده، و از دانشوران و پژوهندگان ایرانی که در این زمینه تحقیقی مستند ارائه نموده‌اند، با حفظ امانت: ذکر نام نویسنده، و مشخصات منبع منقول‌عنه، همراه با ادای حرمت به فضل تقدم ایشان، نقل مطلب شده است.

در پایان کتاب مطالعه هشت فهرست، خواننده را برای تسهیل در دستیابی به موارد منظور در گلستان یاری می‌دهد، از این قرار: فهرست لغات و ترکیبات، فهرست آیات قرآن کریم، فهرست احادیث، فهرست اشعار و جمله‌های عربی، فهرست اشعار فارسی، فهرست امثال و حکم، فهرست، اعلام، و فهرست مراجع.

* * *

در این جا یاد آور می‌شود که این بنده راقم سطور، به سهم خویش خدمتی ناچیز را در این مقام برعهده گرفت؛ یعنی در حین مروره‌های متعددی که بر این کتاب مستطاب تصحیح استاد دانشور دکتر غلامحسین یوسفی داشت، و از آن فراوان بهره‌مند گشت، بر آن شد که برای

دانش آموزان، دانشجویان، شیفتگان گلستان، و به هر تقدیر کسانی که احیاناً در این دنیای ماشین زده، و عصر حکومت گازوئیلیسم، و در این فضای دودآلود، دل و دماغ باغ و حوصله یا فرصت کافی برای تفریح و گشت و گذار در تمامی گوشه‌ها و صحنه‌های روح‌نواز آن گلزار نداشته باشند، به صورت مشت‌ی از خروار، و کمی از بسیار محض نمونه دامنی گل گلشن‌افروز به ارمغان آرد، باشد که مشام جان‌های خسته به رایحه آن معطر گردد. با این نیت از همه مباحث کتاب یادداشت‌هایی استخراج کرد، و آنها را جدا جدا همچون دسته گل‌هایی مجزاً طبقه‌بندی نمود؛ کوتاه سخن از آن همه لؤلؤ منثور اختصاری جمع و جور ترتیب داد، و در ذیل این عنوان‌ها عرضه نمود: ۱- توضیحات مفید و کم سابقه درباره لغات و ترکیبات و اصطلاحات در گلستان ۲- نمونه‌ای از ضبط و تلفظ صحیح لغات با معانی ساده سنجیده ۳- چند یادآوری مصحح به شارحان، مترجمان، ناقدان گلستان ۴- نمونه‌ای از الفاظ و مصطلحات عرفانی که مصحح درباره آنها با استشهد به مقالات و مشایخ قوم توضیحی کوتاه و مفید آورده است ۵- اشاره مصحح به بعضی از نکات دستوری در متن ۶- نمونه‌ای از چگونگی تفحص و پژوهش مصحح درباره تأثیر سخن و اندیشه سعدی در افکار و آثار شاعران، نویسندگان و فلاسفه مغرب زمین.

۱- توضیحات مفید و کم سابقه درباره لغات، ترکیبات و اصطلاحات در گلستان
 ادر صفحات آینده، اعداد بیرون پرائتورها نمودار صفحه مربوط در بخش توضیحات به قلم مصحح، نخستین رقم داخل پرائتورها شماره صفحه متن تصحیح شده گلستان، و رقم بعدی شماره سطر در آن صفحه است. |

۲۰۵-۲۰۸ (۵۱-۸)

«ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است، و صیت سخنش که در بسیط زمین منتشر گشته، و قصب الحیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند...» مصحح درباره ضبط صحیح این ترکیب، و معنی درست آن که موضوع بحث‌های زیادی بوده و هست، با اشاره به منابع و مدارک فراوان، و سنجش نظرهایی که از سوی محققان در این باب ابراز شده، (در سه صفحه)، همین صورت مذکور در متن را بر سایر صورت‌های دیگر - مبتنی بر حدس و احتمال - ترجیح داده، و معنی در خور آن را نوشته است.

۲۳۴ (۵۸-۱۵)

«دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز.» با اشاره به آراء و اقوال مختلف درباره این گفتار جنجال برانگیز سعدی، و بحث‌ها و انتقادهایی که در این باب به سالیان دراز از سوی ادیبان، و صاحب‌نظران به عمل آمده است، مصحح در آخر با بیانی نرم و توجیهی استادانه و لطیف که خواندنی است، به دفاع از شیخ برخاسته است.

۲۳۵ (۵۹-۱)

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
 که بسیار کس چون تو پرورد و گشت

تصریح مصحح بر این که این بیت از گرشاسب نامه اسدی طوسی است، و توضیح - با
ارجاع به شواهد و اسناد - که چگونه وارد گلستان شده، و حال آن که سعدی در آخر کتاب
(ص ۱۹۱) چنین آورده است: «از شعر متقدمان به طریق استعارت تلفیقی نرفت!»

۲۳۹ (۵۹-۲۶)

هر بیشه گمان میر که خالی است
باشد که پلنگ خفته باشد

مصحح این ضبط متن را که بر اساس نسخه‌های معتبر است و معنی روشن دارد، همراه با
توضیحی درخور و مقتضی مقام سخن، بر دیگر ضبط‌های مختلفی که تا به حال خوانده‌اند
ترجیح داده است.

۲۱۲ (۵۲-۱۳)

«یک شب تأمل ایام گذشته می کردم... و سنگ سراچه دل را به الماس آب دیده
می ستم.» در این جا مصحح پس از توضیحی درباره الماس که در سفتن جواهر و احجار کریمه
به کار می رفته، و تشبیه سینه به سراچه، و دل را در سینه به سنگ سراچه، مقصود از عبارت را
چنین ذکر کرده است: «به واسطه الماس آب دیده سنگ سراچه دل را می ستم.» یعنی به واسطه
گریه، دل خود را که از فرط معاصی و کثرت معاشرت با ابناء دنیا مثل سنگ سخت بود، اندک
اندک نرم می ساختم، و آن را به واسطه تأمل ایام گذشته از وعظ و پند متأثر می نمودم...» با
ذکر شاهی دیگر از سعدی در تشبیه «اشک» به «الماس».

۲۰۲ (۵۰-۱۷)

«بر نیاید ز کشتگان آواز» در این مورد با اشاره به احادیث متضمن این معنی، مصحح به
ذکر آراء و مقالات مشایخ صوفیه، در تبیین این لطیفه عارفانه پرداخته است.

۲۶۴ (۶۶-۲۳)

«بنی آدم اعضای یکدیگرند»، یا «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، راستی کدام ضبط
صحیح تر است؟ مصحح با استقصاء و دقت و فحص کافی در این مورد، و یادآوری آراء و
تعبیرات گوناگونی که در این باب ابداء و ابراز شده (در دو صفحه کامل)، و بررسی آنها،
سرانجام با اتکا بر اسناد و شواهد و قرائن بسنده، همان صورت نخستین را ترجیح داده است.

۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶ (۶۳-۱۲)

توانم آن که نیازارم اندرون کسی
حسود را چکنم کوز خود به رنج درست
بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است
که از مشقت آن به جز به مرگ نتوان رست

توضیح بسیار سودمند و مفصل و خواندنی مصحح درباره این ابیات، و ذکر دلایل و شواهد محکم و استوار مبتنی بر عالمگیر شدن شعر سعدی در حیات خودش (نیز ۴۴۶، ۴۴۷، ۱۴۲-۷)، و این که شعر شیخ را مردم مانند امثال سائره، و اشعار بسیار معروف و مشهور، در نامه‌ها و نوشته‌های خود به عنوان تمثیل درج می‌کردند.

۲۶۹ (۷-۶۸)

ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد
زود باشد کش به شب روغن نبینی در چراغ
مصحح پس از توضیح درباره «کافور»، و «شمع کافوری»، و معنی این بیت نوشته است:
این بیت را به کنایه طعنی از سعدی نسبت به اوحالدین انوری گمان کرده‌اند. در ضمن حکایتی از جوامع‌الحکایات محمد عوفی در بیان سرگذشت انوری، به نقل از عبدالعظیم قریب (گلستان ۲۲۵-۲۲۶) بر آن مزید شده است.

۲۴۲-۲۴۳ (۴-۶۱)

درختی که اکنون گرفته است پای
به نیروی مردی بر آید ز جای
ورش همچنان روزگاری هلی
به گردونش از بیخ بر نگسلی

در باب لفظ «گردون» در مصراع چهارم به معنی «آسمان»، یا به معنی «گردونه» مصحح آراء مختلف را به تفصیل برای اطلاع خواننده آورده است، و در پایان نظر استاد فقید عبدالعظیم قریب (گردون = فلک، آسمان) را تأیید نموده و آن را با روح شعر، و بیان شاعرانه سعدی سزاوارتر دانسته است.

۲۳۹ (۷-۶۰)

«این بگفت، و بر سپاه دشمن زد». «زدن» در این جا به معنی حمله کردن است؛ شاهی از بوستان:

تو آسوده بر لشکر مانده زن
که نادان ستم کرد بر خویشان
و از فردوسی:

بزد خویشان را بر ایران سپاه
به دستش بسی نامور شد تباه

۲۴۷ (۵-۶۲)

با بدان یار گشت همسر لوط
خاندان نبوتش گم شد

مصحح: در بعضی چاپ‌ها مصرع اول چنین است: «پسر نوح با بدان بنشست» که مفید معنی است، و اشاره است به نافرمانی فرزند نوح در واقعه طوفان و در کشتی نشستن (توضیحات ۲۰۰)؛ اما علاوه بر آن که متن چاپ حاضر مطابق ضبط نسخه‌های معتبر است، مضمون مصرع دوم با سرگذشت همسر لوط بیشتر تناسب دارد.

۲۴۴ (۶۱-۱۲)

قرص خورشید در سیاهی شد

یونس اندر دهان ماهی شد

مصحح آراء گوناگون در شرح این بیت را ذکر نموده، و در پایان تعبیر «سودی» شارح را به خصوص با تکیه بر مدلول آیات ۱۴۳-۱۴۴، از سوره «الصافات» مربوط به فرو شدن یونس پیامبر در شکم ماهی منطقی‌تر دانسته است.

۱۹۸ (۴۹-۱۵)

«عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایق شده...» مصحح ضبط نسخهٔ اساس، و دو نسخهٔ دیگر یعنی: نسخه‌های: «م»، و «چ» را به همین صورت ترجیح داده، و دربارهٔ: «نالی»، و «نایی» مذکور در بعضی از نسخه‌ها و چاپ‌های گلستان توضیحی سودمند آورده است.

۲۷۵ (۷۰-۷)

مبین آن بی‌حمیت را که هرگز

نخواهد دید روی نیکبختی

که آسانی‌گزیند خویشتن را

زن و فرزند بگذارد به سختی

توضیح مصحح: اقدام نجم‌الدین دایه عارف مشهور (۵۷۳-۶۵۴ ه. ق) که زن و فرزند را در جلو سیل مخرب مغول رها کرده خود به روم گریخت... مورد طعن خاص و عام واقع شده... اشارهٔ سعدی در این ابیات ممکن است به او و امثال او باشد (با نقل مأخذ).

۳۱۳ (۸۳-۱۱)

به دست آهن تفته کردن خمیر

به از دست بر سینه پیش امیر

در این جا مصحح می‌نویسد که: «آهک تفته» که ضبط بعضی از نسخه‌هاست نیز مفید معنی تواند بود.

۳۱۵ (۸۴، ۸۳-۲)

«هارون‌الرشید... سیاهی داشت خصیب نام ملک مصر به وی ارزانی داشت.» مصحح نظیر این حکایت گلستان را در آثار البلاد قزوینی ص ۲۱۹، و در سفرنامهٔ ابن بطوطه (ترجمه

فارسی، ص ۳۷-۳۹) نشان داده، و پس آنگاه نظر غایی شادروان عبدالعظیم قریب را در هویت واقعی این «خصیب»، با اشاره به یاد کرد ابن خلکان از ابوالعباس احمد بن ابی نصر الخصیب بن عبدالحمید بن ضحاک جرجانی الاصل وزیر منتصر عباسی و پدرش ممدوح ابونواس الحکمی و امیر نصر، و نیز با نقل این واقعه از تاریخ الوزراء و الکتاب جهشیاری که هارون پس از سقوط برمکیان از جمله بزرگان درگاه خصیب بن عبدالحمید را ولایت مصر داد بر آن چنین مزید نموده است: «از مطالب فوق معلوم گردید که آنچه سعدی و ابن بطوطه راجع به «خصیب» نوشته‌اند مقرون به صحت نیست، و به کلی معمول و افسانه است؛ چه «خصیب» از امراء و بزرگان و از اهل ایران بوده و نه غلام سیاه و گلخنی به روایت ابن بطوطه (گلستان تصحیح عبدالعظیم قریب (۲۲۷-۳۰).

۲۹۶، ۲۹۵ (۳-۷۶)

پیش که برآورم ز دست فریاد

هم پیش تو از دست تو گر خواهم داد

مصحح این مضمون را که سعدی بارها در گلستان آورده یاد آور شده، و علاوه بر آن به چهار مورد در غزلیات، و مواردی دیگر در دیوان متنبی، و ناصر خسرو، و کتاب مرزبان نامه، متضمن همین معنی اشاره نموده است.

۲۷۰ (۱۵-۶۸)

هر کجا چشمه‌ای بود شیرین

مردم و مرغ و مور گرد آیند

مصحح شواهدی از سایر آثار سعدی و منابع دیگر در این معنی فراهم آورده و در برابر خواننده نهاده است که شیرین است و در عین حال نمکین.

۲۵۲ (۲-۶۳)

اعْلَمِش قریب یک صفحه توضیح مفید درباره این لفظ و تاریخچه مربوط به آن.

۲۵۰ (۲۴، ۲۳-۶۲)

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

«روید» فاعل آن «باران» است و در این جا فعل متعدی است. سپس مصحح محصل این بیت را یاد آور حدیثی از پیامبر اسلام (ص) معرفی نموده، و با ذکر تفصیل آن منقول از «ریاض الصالحین ص ۲۸۸» صورت پارسی شیوایی از آن به دست داده است. ایضاً مضمون بیت را باز در گلستان (۱۵۷-۱۹) جسته، و نیز بیٹی از «محاضرات الادباء» را (۳۶۴) موافق با این معنی آورده است.

۲۵۰ (۱۶-۶۲)

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود

مصحح در این جا سابقه این مضمون را در ادبیات فارسی، و در منابع عربی جست و جوی و وجه و تعبیرهای گوناگون آن را با ذکر اسناد و شواهد بیان نموده است که خواندنی است و عبرت آموز.

۳۱۶ (۸-۸۴)

بخت و دولت به کاردانی نیست
جز به تأیید آسمانی نیست...

مصحح در ضمن تحقیق، این مضمون را به صورت مثل در سایر آثار سعدی، در قابوس نامه، محاضرات الادباء، مجمع الامثال، حماسه بحتری، فصل المقال، دیوان متنبی، جمهرة الامثال، و کلیه و دمنه، جست و آنها را برای اطلاع و بهره گیری خواننده نقل نموده است.

۳۳۹ (۴-۹۴)

«چندان که مرا شیخ اجل الوالفرج بن جوزی به ترک سماع فرمودندی...» (مصحح برای آگاهی خواننده در این مقام، آراء جمعی از بزرگان ادب ایران را در باب هویت واقعی «ابوالفرج بن جوزی» و خاندان او نقل نموده است، من جمله: عباس اقبال آشتیانی، محمد عبدالوهاب قزوینی، جلال الدین همایی، بدیع الزمان فروزانفر، و محمد محیط طباطبائی.

۳۱۶، ۳۱۵ (۶-۸۴)

اگر دانش به روزی در فرودی
زندان تنگ تر روزی نبودی
به نادانان چنان روزی رساند
که دانا اندر آن عاجز بماند

مصحح پس از توضیح در باب این ابیات می نویسد: مضمون این دو بیت اندیشه‌ای است که ذهن بسیاری از متفکران را به خود مشغول داشته است، و آن را به صورت‌های گوناگون بیان کرده‌اند؛ پس آنگاه با فحسی تمام نظیر این مضمون لطیف را در اشعار: شهید بلخی، خسروی سرخسی شاعر قرن چهارم، ابن راوندی، و ابوتمام جست و آنها را محض مزید فایده نقل نموده است.

۴۹۸، ۴۹۹ (۲۵-۱۶۳)

«... نه اینان که خرقة ابرار پوشند، و لقمه ادرار فروشند.» توضیح مفصل مصحح در این باب، و در آخر ترجیح صورت «نوشند» (ضبط نسخه بدل‌های: پی، پ، مل، د، پر، بل، بی، بن، و چاپ‌های کاویانی و دانش) بر ضبط نسخه اساس و برخی نسخه‌های دیگر، یعنی «فروشند».

۴۶۴، ۴۶۳ (۳-۱۴۸)

جوانی پاکباز پاک رو بود
که با پاکیزه رویی در گرو بود

مصحح ضمن توضیح درباره ضبط صحیح واژه «کرو» به معنی: کشتی کوچک، زورق، کرجی بادی، به حاصل حدس‌ها و احتمالات در این باب اشاره نموده و با توضیحی چنین نوشته است: در چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب، و برخی چاپ‌های دیگر، کلمه منظور «گرو» است، و بنابر این نظر معنی مصراع دوم چنین خواهد بود: در گرو عشق زیبا رویی بود...

۵۳۸ (۲۱-۱۸۱)

امروز دو مرده پیش گیرد هرکن

فردا گوید تربی از این جا برکن

امروز تغار (هرکن) خواهندگی را پیش تو می‌گیرد، و به اندازه خوراک دو مرد از تو آذوقه می‌خواهد، و فردا که طلب خود را بنخواهی خواهد گفت، تربی از این زمین بکن، و بابت طلب خود بردار. مصحح پس از این توضیح، آراء بعضی از شارحان گلستان، و کسانی را که درباره این بیت نظری ابراز داشته‌اند نقل نموده است.

۴۱۵ (۱۰-۱۲۸)

نور گیتی فروز چشمه هور

زشت باشد به چشم هوشک کور

مصحح پس از معرفی اجمالی «هوشک کور» این جانور پستاندار از راسته حشره خواران، معادلی را که مترجمان فرانسوی و انگلیسی گلستان درباره این لفظ انتخاب نموده‌اند برای اطلاع خواننده ذکر نموده، اما در پایان، مقصود شیخ از «هوشک کور» را همان «خفّاش» (شب‌پره) دانسته است البته با ارائه شواهد بسیاری مؤید همین نظر از خود سعدی در سایر موارد، و نیز از عتبی، ناصر خسرو، انوری، مولوی، و از کتاب حیات‌الحيوان (جانورشناسی) دمیری، و همچنین از ترجمه‌های عربی محمد فراتی، و دکتر امین‌عبدالمجید بدوی و بعضی از کسان دیگر.

۴۲۷ (۷-۱۳۴)

بعد از تو ملاذ و ملجائی نیست

هم در تو گریزم ار گریزم

توضیحات آموزنده و مفید درباره این بیت، و اشاره مصحح به تمام مواردی که سعدی این مضمون را آورده است.

۳۵۰ (۱۸-۹۷)

«وقتی در سفر حجاز جوانانی صاحب‌دل همدم من بودند و هم‌قدم وقت‌ها زمزمه‌ای بکردی، و بی‌تی محققانه بگفتندی. «از هنرهای قابل تحسین مصحح در این مورد، و در موارد دیگر این است که تفاوت تعبیر شارحان، و مترجمان گلستان را نسبت به قولی واحد برای خواننده به روشنی باز می‌نماید تا او را نیز در جریان کار، و در مسیر تحقیق خویش قرار دهد. اینک سخن بر سر «وقت‌ها» است در عبارتی که گذشت؛ مصحح در این باب چنین گزارش

می‌نماید: سودی در شرح گلستان، دفرمری در ترجمه فرانسوی، دکتر امین عبدالمجید بدوی در ترجمه عربی ریچارد برتن، ادوارد رهاٹسک در ترجمه انگلیسی گلستان آن را «گاہ گاہ» معنی کرده‌اند. محمد فزاتی در روضه‌الورد به «اغلب اوقات»، و دکتر خطیب رهبر به «بسیاری اوقات» تعبیر نموده‌اند.

۴۵۲، ۴۵۴، (۱۹۶-۱۹۷)

«یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال وی بگفتند...» مصحح پس از توضیح در باب این حکایت، و معرفی اجمالی این دو سوخته عاشق‌پیشه، نظایر مضمون این داستان را در الاغانی، مصیبت‌نامه عطار، مقالات شمس تبریزی، و دیوان وحشی باهقی جسته و نقل نموده است.

۵۲۴ (۱۷۶-۱۷۷)

خاک مشرق شنیده‌ام که کنند
به چهل سال کاسه‌ای چینی
توضیح درباره: «کاسه چینی»، و یا «کاسه‌ای چینی»؟ نیز در ۳۹۳

۴۷۸، ۴۷۹ (۱۵۵-۱۷)

چوب تر را چنان که خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست
مصحح پس از توضیح معنی بیت، شواهدی درباره این مضمون در کتب امثال و ادب، و دیوان‌های عربی و فارسی جسته و در تأیید آن نقل نموده است.

۲۲۰ (۵۴-۵۵)

روضه ماء نهرها سلسال
دوخته سجع طیرها موزون
مصحح پس از ذکر صورت پارسی بیت: «باغی که آب جویبارش گوارا و درختانی که آواز پرندگان آن موزون و خوش‌آهنگ بود.» نوشته است: «دوچه» را به معنی: درختان، پیشه، و باغچه نیز نوشته‌اند، و این معنی در این جا مناسب‌تر از «درخت بزرگ»، یا «تنه درخت» است. «دفرمری» در ترجمه فرانسوی گلستان آن را به Verger (= درختستان، باغستان)، و «فرانسیس جانسن»، و هم‌چنین «ا. رهاٹسک» در ترجمه انگلیسی به Grove (= درختستان) تعبیر کرده‌اند.

۵۵۱ (۱۸۸-۱۸۹)

«کلّ انام یترشح بما فیہ». پس از آوردن صورت پارسی این مثل: «از هر ظرفی آنچه در آن است تراوش کند»، مصحح مضمون دلنشین آن را در: محاضرات‌الادباء، دیوان عنصری،

مجمع الامثال، کلیله و دمنه، دیوان ناصر خسرو، مثنوی مولوی، رسائل بابا افضل یافته و نقل نموده است.

۲۲۰ (۷-۵۴)

... باد در سایه درختانش

گسترانیده فرش بوقلمون

توضیح مصحح: «فرش بوقلمون»: فرشی از حریر رومی که رنگارنگ نماید، فرش رنگارنگ، اشاره به گل و سبزه است. پس آنگاه در باب لغت «بوقلمون» در یونانی، و این که اسم یک نوع جواهری بوده که در منظر به الوان مختلف ملون می شده است (نقل از مروج الذهب مسعودی)، و که به نوعی چلیپاسه (مارمولک) اطلاق می شود، و ذکر بعضی نظرهای دیگر در این باب، معنی نخستین را مناسب تر تشخیص داده است.

۳۵۶ (۸-۹۹)

صاحب دلی را گفتند: بدین خوبی که آفتاب است نشنیده ایم که کسی او را دوست گرفته است. گفت: سبب آن که هر روز توان دیدن مگر در زمستان که محبوب است و محبوب.

به دیدار مردم شدن عیب نیست

ولیکن نه چندان که گویند بس

مصحح سابقه این مضمون که: طول اقامت در جایی و کثرت دیدار سبب بی قدری می شود، و تمثیل آفتاب در این مورد را، در عقدالفرید، محاضرات الادباء، عوارف المعارف سهروردی، نه شرقی نه غربی، و نیز در دیوانهای: الوالفتح بستنی، دقیقی طوسی، ناصر خسرو، ابوتماّم جسته و نقل نموده است.

۴۷۳، ۴۷۴، (۱۰، ۹-۱۵۳)

پَرِ هَفْطَاتِلَه جَوْنِبِی می کند
عَشِقِ مَقْرِبِی وَ خَوْبِنِی چَشِ رَوْشِ

مصحح معنی این بیت را که به لهجه قدیم شیرازی است مانند ضبط آن محل تأمل ذکر نموده و به تالیف و نقل همگی آراء مختلفی که در این باب ابراز شده پرداخته است، بدان گونه که خواننده را از مراجعه به مقالات، مجله ها، کتاب ها، و به طور کلی به منابع - غالباً دور از دسترس - متضمن بحث و انتقاد و اظهار نظر در این مورد بی نیاز می سازد.

* * *

۲- نمونه ای از ضبط و تلفظ صحیح لغات با معانی ساده و سنجیده

(احیاناً متفاوت با تلفظ و معنی مرسوم و رایج)

۴۳۳ (۲۳-۱۳۶) آخر: این کلمه را در زبان فارسی در مقام شکایت از کندی و انتظار و امثال آن نیز آرند.

۲۵۰ (۶۲-۱۷) اوباش: مفرد آن «وَبَش»، «وَبَش» است که در فارسی رایج نیست.

۲۵۲ (۶۳-۲) اَعْلَمَش

۴۵۰ (۱۴۳-۸) اَلْفَت: خوگیری، دلبستگی

۵۲۰ (۱۷۴-۱) بَيْلَقَان: یکی از شهرهای ایران

۳۰۷ (۸۱-۲) بَزَه - هاء آخر آن ناملفوظ است، مانند: مَزَه، نامه، جامه (یا ارجاع به تعلیقات قایوس نامه ۳۱۰-۳۱۱)

۳۲۱ (۸۶-۱۴) بَضَاعَت: بضاعت.

۴۰۸ (۱۲۴-۱۵) بَدْرَقَه: نگهبان و محافظ قافله از دزد و دشمن

۲۱۶ (۵۳-۹) بَر حَسَب - با سکون سین هم آمده به خصوص در شعر

۵۰۰ (۱۶۴-۱۰) تَر یاق

۳۱۸ (۸۴-۲۲) جَوَسَق

۳۰۹ (۸۱-۲۴) جُمَجَه - به فتح و ضم اول

۳۰۹ (۸۱-۹۱) حَاجِی - تصرف فارسی زبانان در کلمه «حاج» عربی

۳۷۷ (۱۰۸-۱۵) حَاتِم طائی

۴۰۳ (۱۲۱-۱۹) حَزین: سوزناک. در اصطلاح موسیقی نام گوشه‌ای است که در بسیاری از دستگاه‌ها به خصوص در: شور، اصفهان، نوا، ماهور، و راست پنج گاه نواخته می‌شود (با ارائه شاهد از دیوان فرخی سیستانی، و چهار مقاله نظامی عروضی)

۲۶۸ (۶۸-۱) خَبْرَت: آگاهی (به ضم و کسر اول)

۳۳۷ (۹۲-۲۰) خُرَمان

۵۰۴، ۵۰۵، (۱۶۵-۱۹) خُبْث و خَبْث

۵۴۳ (۱۸۴-۱۵) خُلُقَان: جمع خَلَق (= کهنه) «خُلُقَان» در فارسی به صورت مفرد به کار می‌رود.

۳۰۲ (۷۸-۱۶) دَعَا:

زورمندی مکن بر اهل زمین

تا دعائی بر آسمان نرود

دعا در این جا به معنی نفرین است؛ شاهدی از بوستان:

گجا دست گیرد دعای ویت

دعای ستمدیدگان در پیت (ب. ۷۷۸)

۳۹۷ (۱۱۸-۲۵) دَجَلَه: (به فتح و کسر اول)

۵۳۸ (۱۸۲-۵) دَرَمَنَد گان: (درماندگان) نسخه بدل‌ها.

حال دَرَمَنَد گان کسی داند

که به احوال خویش درماند

۵۴۱ (۱۸۴-۴) دَلدَار: دلنواز، مهربان.

۲۹۲ (۷۴-۱۷)، و ۵۳۶ (۱۸۱-۲) دَمَار: (به دو معنی).

۵۰۶ (۱۶۵-۲۶) رَای زدن: آهنگ کردن، اراده کردن، تمایل نمودن

۵۵۵ (۱۹۰-۴) رُشوت: (به فتح و ضم و کسر اول)

۲۹۳ (۷۴-۲۲) رنج بُردار

۴۰۱ (۱۲۰-۲۲) زادبوم: (= زادگاه)، «زاد و بوم» که متداول است صحیح نیست.

۳۲۰ (۸۵-۷) سُکنج: (گندگی دهن و بوی دهان... و شخصی را نیز گویند که بوی دهان داشته باشد، و به این معنی به فتح اول هم آمده است)

تشنه را دل نخواهد آب زلال

کوزه بگذشت بر دهان سُکنج

۲۷۸، ۲۷۹ (۷۰-۲۶) به سُخره گرفتن: به بیگاری و کار بی‌مزد گرفتن. خاقانی گوید: چون

اسب تو را سُخره گرفتند یکی دان خشک آخور و ترسبزه چه در بند چرای؟ (دیوان ۴۳۵).

«دفرمری» در ترجمه فرانسوی گلستان نوشته است: از این کلمه عربی (سُخره)، کلمه

اسپانیایی Azofra متداول در قرون وسطی به وجود آمده است.

۲۷۲، ۲۷۳ (۶۹-۱۳) سیه گوش: پستانداری گوشت خوار از تیره گربه‌ها، کوچکتر از

یوزپلنگ که بومی آسیا و افریقا است. موهای پشتش قهوه‌ای قرمزفام، و گوش‌هایش سیاه پررنگ

است، و داخل گوش‌هایش کاملاً سفید است. آن را «پروانه»، «پروانک» نیز گویند...

عادل غضنفری تو پروانه تو من

پروانه در پناه غضنفر نکو برنشست خاقانی

سیه گوش فریاد کنان پیش شیری می‌رود تا جانوران دیگر آواز او را شنیده بدانند که شیر می‌آید، و خود را به کناری کشند ← منابع.

۲۹۲ (۷۴-۱۹) سرجمله: سردسته، سرور. و شاهدهی از نظامی گنجوی:

سرخیل سپاه تاجداران

سرجمله جمله شهریاران

۴۱۰ (۱۲۵-۱۳) سلحشور: جنگاور

۵۳۰ (۱۷۹-۱۰) زبان آوری: زبان بازی. «و اگر جاهلی به زبان آوری بر حکیمی غالب آید،

عجب نیست.» نظیر آن در بوستان:

که مجرم به زرق و زبان آوری

زجرمی که دارد نگردد پری

۲۹۷ (۷۶-۲۵) زوزن: نام ناحیه‌ای است که در قدیم جزء نیشابور بوده، و امروز از توابع

خواف تربت حیدریه است (بیشتر با فتح اول نوشته‌اند، آن را به ضم اول نیز ضبط کرده‌اند.

۳۹۷ (۱۱۹-۶) شایستن:

در آن دم که دشمن پیاپی رسید

کمان کیانی نشاید کشید

«شایستن» گاه به معنی امکان داشتن، توانستن، ممکن بودن است، نظیر:

جهاندار از ایران سپاهی ببرد

که گفتند کان را نشاید شمرد فردوسی

و یا شاید پس کار خویش بنشستن
لیکن نتوان زیان مردم بستن (گلستان ۱۳۹)

۲۴۹ (۶۲-۱۴) شَمَه: اندک

۱۹۹ (۵۰-۱) صَفوت: (به فتح، کسر، ضمّ اول: خالص هر چیز و برگزیده

۵۵۵ (۶-۱۹۰) شَحنه: شهریان

۵۴۷ (۱۳-۱۸۶) ضَرِبَت لازم: زخم ثابت، دانم.

۳۳۰ (۱۳-۹۰) طَارَم

۴۳۸ (۲۲-۱۳۸) طلبگار

۳۷۸ (۱۰-۱۰۹) عاقِبَة الامر

۵۴۱ (۱-۱۸۴) عالم متهاون: دانشمند سهل انگار

۵۰۰ (۵-۱۶۴) عَفاف: پاکدامنی

۴۶۹ (۵-۱۵۱) عَنَا: رنج و سختی

۵۰۵ (۲۵-۱۶۵) عُنَاب

۵۲۸ (۵-۱۷۸) غوج: قوج

۲۳۷ (۱۸-۵۹) فراست: نیزه‌وشی

۲۱۹ (۱-۵۴) قَضبان: (به ضمّ و کسر اول)، جمع قضیب: شاخه درخت

۲۴۴ (۱۲-۶۱) کَنف: (در عربی به فتح اول و کسر دوم، و نیز به کسر اول و سکون دوم تلفظ

می‌شود، در زبان فارسی صورت اخیر رایج است): شانه

۳۹۲ (۵-۱۱۷)، و ۴۳۵ (۱۶-۱۳۷) لَطَاف

۴۶۷ (۶-۱۵۰) مُخَبَط: آشفته، فاسد و تباه، در هم آمیخته: چون مخبَط شد اعتدال مزاج

(مخبَط از استعمالات فارسی زبانان است، و مصدر آن «تخبیط» در قاموس‌های عربی نیامده

است.

۵۰۲ (۲۵-۱۶۴) مِحَك: (به کسر اول و فتح دوم): سنگی که به وسیله آن عیار طلا و نقره را

تعیین می‌کنند.

۵۴۱ (۱-۱۸۴) مُتَعَبِد: عبادت گزار

۳۸۴ (۱۹-۱۱۲)، و ۵۱۹ (۱۲-۱۷۳) مَدَلَّت

۵۲۵ (۱۴-۱۷۶) مستمَجَل: شتاب زده

۲۸۹ (۱۹-۷۳) مَشَام: در اصل با تشدید میم آخر، جمع مَشَم (محل حس شامه)، یعنی:

بینی‌ها. در فارسی به معنی مفرد (بینی) به کار می‌رود.

۵۲۱ (۱۷-۱۷۴) مَعْرَكَة

۲۲۹ (۱۵-۵۶) مَناره

۲۹۳ (۲-۷۵) منصب: در عربی با کسر صاد است بر وزن مجلس.

۵۴۵ (۱۷-۱۸۵) مَهَار: افسار (در فارسی با فتح اول)

۴۲۸ (۱۲-۱۳۴) مَطْمَح: نظر گاه، منظور بلند و دور، از طموح: برنگرستن

۴۰ (۲۵-۱۲۲) مِعْبَرَة: وسیله عبور از رود و یا دریا، کشتی

۴۵۹ (۱۰، ۹-۱۴۶) مگر: به معنی همانا، و به تحقیق فراوان به کار رفته است.

امشب مگر به وقت نمی خواند این خروس...

شاهدی دیگر از بوستان:

چو حاتم به آزاد مردی دگر

ز دوران گیتی نیابی مگر (ب. ۱۴۶۴)

۴۸۳ (۶-۱۵۷) نکبت: رنج و سختی

۴۳۵ (۱۷-۵۸) نیشته: تلفظی از نوشته

۴۵۷ (۱۳-۱۴۵) وقاحت

۴۴۳ (۱۴-۱۴۱) هجیر: نیمروز، ظهر، شدت گرما

۴۷۴ (۱۹-۱۵۳) هنگفت: ستبر، ضخیم، کلفت

کمان کشید و نزد بر هدف که نتوان دوخت

مگر به سوزن فولاد جامه هنگفت

۳۹۱ (۱۴-۱۱۶) هیبت: بزرگی و شکوه

۵۰۶ (۲۷-۱۶۵) یغما، یغمایی

دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد

کی التفات کند به بتان یغمایی؟

یغما: شهر و قبیله‌ای در ترکستان، قبیله معروفی از اتراک مشرق که به تاراج و غارت معروف بوده‌اند، لهذا «یغما کردن»، و «یغما زدن» (= غارت کردن) از این عمل این قبیله اتراک معروف شده است.

۳- چند یاد آوری مصحح به شارحان، و مترجمان، و ناقدان گلستان

۳۰۵ (۲۶-۷۹)

کس نیاموخت علم تیر از من

که مرا عاقبت نشانه نکرد

نظر مصحح در این باب:

مضمون شعر در این بیت عربی دیده می‌شود. اعلمه الرمایة کلّ یوم فلما اشدت (استد) ساعده رمانی. آنگاه پس از به دست دادن معنی بیت به پارسی، چنین آورده است: این بیت که ابیات عربی دیگری نیز همراه دارد از سعدی نیست، و از شاعری عرب است که پیش از سعدی می‌زیسته، و در کتاب‌ها هم نقل شده است (با ذکر شواهد و مآخذ) بنابراین آوردن بیت عربی مزبور در برخی از نسخه‌های گلستان (= نسخه بدل‌ها) الحاقی است.

۲۰۵ (۵-۵۱)

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر... مصحح معانی «مجلس»، و «مجلس گفتن»، و سپس معنی مصرع را بیان داشته، و این اظهار نظر را که: «مراد سعدی از تمام گشتن مجلس، به

پایان رسیدن خطبه آغاز کتاب است...» (گلستان با معنی واژه‌ها، ص ۱۳) متناسب با این مقام ندانسته است؛ این چنین... اما باید در نظر داشت که سخن از به آخر رسیدن عمر است، بنابراین محدود کردن مجلس منظور به خطبه آغاز کتاب از وسعت مفهوم کلام می‌گاهد.

۲۰۳ (۱۹-۵۰)

یکی از یاران به طریق انبساط گفت... «انبساط» در لغت «گسترده شدن» است، و در این جا به معنی: شادی، گشادگی خاطر، و گشاده رویی. بنابر این تعبیر «گستاخانه» (= شرح سودی بر گلستان)، یا «از سر شوخ طبعی و مزاح» (= Plaisanteric ← دفرمری، در ترجمه فرانسوی گلستان) مناسب نمی‌نماید.

۴۹۱ (۳-۱۶۱)

سالی از بلخ با میانم سفر بود... توضیح مصحح درباره «بلخ بامی»، و «بامیان»، و مردود دانستن حدس «دفرمری» در ترجمه فرانسوی گلستان مورد تأیید «هانری ماسه»، حاکی بر این که: از بلخ به بامیانم سفر بود!

۳۵۸-۳۵۹ (۳-۱۰۰)

پای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان
مصحح این رأی را که سعدی در این بیت و ابیاتی دیگر مفید همین معنی در گلستان، غزلیات، و مواعظ (ابیات همه با شماره صفحه‌های مربوط ذکر شده)، متأثر از متنی بوده است رد نموده، و آن را بعید می‌داند.

۲۹۳ (۱۵-۷۵)

چون نداری ناخن درنده تیز
با دادن آن به که گم‌گیری ستیز
مصحح ترجیح دادن صورت «بدان» را به جای «ددان»، و «ستیز» را به معنی: لجاج، صرف احتمال، در مقالات منتقدان درباره این بیت از سعدی (= یادگار، چ ۵ ش ۱-۲ ص ۱۳۴) همراه با توضیحی بسنده (ضمن ارجاع به نسخه بدل‌ها) رد نموده است.

۳۰۱ (۱۳-۷۸)

«ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح...» مصحح: به حیف (= با جور و ستم، به زور یا به بهای اندک) به طرح دادن (= فروختن جنسی به زور به رعایا به قیمتی دلخواه، فروش تحمیلی). سپس با آوردن شواهدی از کار شارحان و مترجمان گلستان، همچون: عبدالعظیم قریب، دفرمری، جانسن، آبروی، دکتر عبدالمجید بدوی، و ذکر مثالی از تاریخ سیستان، و هم شاهدهی دیگر از شیخ اجل در قصه

برادرش که عمال صاحب دیوان، خرمای «به طرح» به وی فروخته بودند، نتیجه گرفته است که مفهوم به «اقساط دادن»، یا «در فروش مقداری از بها کاستن، و به رایگان دادن - که بعضی‌ها تعبیر کرده‌اند - با توجه به رفتار مرد ظالم - تناسبی ندارد.

۴۴۴، ۴۴۵ (۱۴۱-۲۲)

خرم آن فرخنده طالع را که چشم
بر چنین روی اوفتد هر بامداد

مصحح: خوشا به حال آن نیک بختی که او را هر صبح بر چنین رویی نظر افتد. در مورد «طالع» - توضیحات، ص ۳۴۴. سعدی در بوستان (ب. ۳۴۴۶) نیز فرخنده بخت = خوش بخت، به کار برده است. بعضی‌ها در توضیح این بیت ظاهراً به واسطه وجود «را» در مصراع اول، «خرم» را به صورت اسم دانسته‌اند و به معنی «خرمی»، و مصراع را چنین معنی کرده‌اند: «آن نیک بخت را شادمانی و خرمی است که دیده هر صبح گاه به رویی چون رخسار تو گشاید»، در حالی که همان گونه که در آغاز این یادداشت معنی بیت ذکر شد، شاعر با آوردن «را» پس از «فرخنده طالع»، ذکر ضمیر «او» را لازم ندیده، و ضرورت شعری هم چنین ایجاب می‌کرده است.

۲۲۹ (۱۲-۵۶)

مصحح پارسی این جمله دعائی: «عز نصره» را به صورت: «پیرویش بزرگ و گرامی باد»، بر: یاریگر او قومی باد»، مندرج در مقالات دیگران ترجیح داده است.

۲۹۲ (۱۶-۷۴)

هر که خدای را عز و جل بیازارد تا دل خلقی به دست آرد، ایزد تعالی همان خلق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش بر آرد. مصحح با اشاره به نظر بعضی از شارحان گلستان که این سخن سعدی را ترجمه حدیث: «من أعان ظالماً سلطه الله علیه» پنداشته‌اند، تفاوت بین حدیث و متن گلستان را اعلام داشته است.

۴۵۹ (۸-۱۴۶)

«قاضی همه شب شراب در سر و شباب در بر...» مصحح: منظور از «شباب در بر» همان «جوان زیبا در آغوش» است، و نه «جوانی از سر گرفته» - بنا بر حدس و تعبیر بعضی - مصحح در بیان این معنی توضیحی در خور و سودمند، همراه با شاهی از تاریخ بیهقی آورد است.

۴۴۱ (۱۴-۱۴۱)

چون باد مخالف و چو سرما ناخوش
چون برف نشسته‌ای و چون یخ بسته

مصحح پس از توضیح معنی بیت نوشته است: بعضی از شارحان و مترجمان گلستان «بادِ مخالف» با کسره خوانده‌اند که مفید معنی است، اما با توجه به بافت اجزاء بیت، بدون کسره مناسب‌تر می‌نماید، به خصوص که سعدی «بادِ مخالف» را به مفهومی دیگر در گلستان آورده است (ص ۹۹، ۳۵۷)

۴۴۱ (۱۴۰-۱۳)

جمعی چو گل و لاله به هم پیوسته
تو هیزم خشک در میانی رسته

مصحح پس از معنی بیت و آوردن توضیحی قانع کننده در تحلیل آن نوشته است: «رسته» به ضمّ اول و به معنی «رویده» مناسب است، و تفاوت دو حرکت در قافیه دو بیت نیز نظایر فراوان دارد. با این ترتیب حدس کسانی را که «میانی رسته» را «میان رسته» دانسته، یاء «میانی» را با توجه به رسم خط قدیم به جای کسره اضافه انگاشته‌اند تأیید ننموده است.

* * *

۴ - نمونه‌ای از الفاظ و مصطلحات عرفانی که مصحح در باره آنها - با استشهاد به مقالات و مقامات مشایخ قوم - توضیحی کوتاه و مفید آورده است.

۳۲۲ (۸۷-۱۴) اهل صفا

۳۴۷ (۸-۹۶) پیر طریقت

۳۶۴ (۲۴-۱۰۱) پیر و مرید

۳۷۵ (۲۰-۱۰۷) تسلیم

۳۴۶ (۲-۹۶) توفیق

۳۷۵ (۲۰-۱۰۷) توکل

۲۷۱ (۵-۶۹) «حمیت» در برابر «تفرقه»

۳۲۹-۳۳۰ (۵-۹۰) حال

۳۴۶ (۲-۹۶) حلقه اهل تحقیق

۲۶۳ (۱۳-۶۶) خاطر

۳۷۵ (۱۹-۱۰۷) خدمت

۴۴۹ (۳-۱۴۳) خرقه پوش

۳۴۰ (۵-۹۶) خلوت

۳۶۵ (۸-۱۰۲) خواهندگی در تربیت صوفیانه

۳۲۴ (۴-۸۸) دلچ

۳۷۴ (۱۹-۱۰۷) ذکر

۳۶۵ (۸-۱۰۲) رباط

۳۷۰ (۴-۱۰۵) رضا

۳۳۲ (۲۳-۹۰) روند

۳۲۳ (۲-۸۷) روندگان

۳۴۰ (۴-۹۴) سماع

۳۲۹ (۲۶-۸۹) شبیخ

۳۴۹ (۴-۹۷) صفا

۳۲۳ (۴-۸۸) عارف

۵۴۲ (۱۳-۱۸۴) کبود جامگان

۳۲۸ (۲۳-۸۹) کراتات

۵۴۲ (۹-۱۸۴) کوتاه آستین

۲۰۳ (۱۸-۵۰) مراقبت، معاملات، مکاشفت

۳۳۶ (۱۴-۹۲) مرقع

۳۴۶ (۲۵-۹۵)، ۳۲۸ (۲۳-۸۹) مقامات

۳۶۲-۳۶۱ (۵-۱۰۱) وقت

۲۶۳ (۱۲-۶۶) همت و

و از این قبیل...

۵- اشاره مصحح به بعضی از نکات دستوری در متن گلستان

۲۳۶ (۴-۵۹)

اضافهٔ اینی (= اضافهٔ دو کلمه به صورتی که اضافهٔ پسر را به پدر می‌رساند): محمود سبکتکین، و ص ۶۷ س ۲ حجاج یوسف

۴۵۲، ۴۵۴، (۱۹۴-۶ و ۱۹)

اضافهٔ انتساب: یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال وی بگفتند...

۲۴۷ (۱، ۶۲-۶۱)

یاء شرط: اگر در سلك صحبت آن بدان منتظم هاندى، طبیعت ایشان گرفتى. یاء در افعال: «ماندى»، «گرفتى» یاء شرط است که در فارسى قدیم در آخر فعل جمله شرط و جزا می‌آوردند. نیز در:

۵۲۸ (۱۶-۱۷۸) گر جور شکم نیستی هیچ مرغ در دام صیاد «نیفتادی»، بلکه صیاد

خود دام ننهادی. «نیستی»، «نیفتادی»، «نهادی» به جای: نمی‌بود، نمی‌افتاد، نمی‌نهاد. اسلوب این گونه جمله‌ها را نظیر اسلوب کاربرد لولا در زبان عرب و متأثر از آن شمرده‌اند ← با ذکر شواهد و مراجع.

۳۶۳ (۱۲-۱۰۱)

اشارهٔ بیان جنس: ازین مه پاره‌ای عابد فریبی. آوردن «ازین» را در جلو صفت همراه با یاء نکره (و گاه بدون یاء نکره) اشارهٔ بیان جنس اصطلاح کرده‌اند که در زبان فارسى به کار

می‌رفته است. مصحح در این مورد شواهدی ارائه نموده است.

۴۰۴ (۱۶-۱۲۲)

استعمال فعل جمع با فاعل مصدر به «هر»، و هر یک:

شب هر توانگری به سرایی همی روند

درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست

در مصراع اول این بیت، فعل جمع برای فاعلی که پیش از آن «هر» به کار رفته شایان توجه است. و در:

۳۰۷ (۷-۸۱): هر یک رای همی زدند. شاهدی از فردوسی:

چو شب روز گشت انجمن شد سپاه

بدان نیز کردند هر یک نگاه

۴۷۶ (۲-۱۵۵)

آمدن مضاف الیه پیش از صفت و فاصله شدن بین موصوف و صفت: پسران وزیر

ناقص عقل. بعضی از معاصران این نوع استعمال‌ها را در گلستان نمونه‌ای از تأثیر اسلوب زبان عربی دانسته‌اند.

۴۴۸ (۱۶-۱۴۲)

یاء مطیعی یا انشائی: ... چندین مدت چرا نگفتی که منم تا شکر قدوم بزرگان را به

خدمت میان بستی. «یاء» در فعل میان بستمی یاء مطیعی یا انشائی غیر شرطی است؛ با ذکر شواهد و قرائن.

۴۴۸ (۱۳-۱۴۲)

راء زائد پس از مسندالیه: طبع تو را تا هوس نحو کرد... «را» در این جا پس از

مسندالیه زائد می‌نماید. این گونه استعمال در زبان فارسی قدیم سابقه دارد - با ذکر شواهد.

۴۲۶ (۱۶-۱۳۳)

یاء تمنّی: اگر این بنده من با حسن و شمایل که دارد زبان دراز و بی ادب نبودی

(= نمی‌بود). در فارسی قدیم در آخر فعلی که نمودار تمنّی و ترّجی بود «یاء» در می‌آوردند.

در این جا نیز خواجه افسوس می‌خورد که کاش این بنده چنین زبان دراز نمی‌بود.

۴۵۷ (۱۵-۱۴۵)

صفت جمع برای موصوف جمع: «نتی چند از بزرگان عدول که در مجلس حکم وی

بودندی...» در زبان فارسی آوردن صفت جمع برای موصوف اندک است؛ نیز در همین کتاب

حکایت ۱۲ ص ۵۹: پیادگان حجاج

۳۸۸ (۱۲-۱۱۴)

ضمیر منفصل «تو» به جای ضمیر مشترک «خود»: «حاتم طائی را گفتند از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟» کاربرد ضمیر منفصل «تو» به جای ضمیر مشترک «خود» در زبان فارسی سابقه دارد ← ارائه شواهد.

در این جا مصحح به شاهدهی دیگر از بوستان (ب ۳۹۹۱) نیز اشاره نموده است:

من آنم ز پای اندر افتاد، پیر

خدایا به فضل توام دست گیر

۵۲۶ (۱-۱۷۷)

«صفت»، یا «قید»:

خری را ابلهی تعلیم می داد

بر او بر صرف کرده سعی دایم

در این جا «سعی دایم» نیز مفید معنی است؛ در این صورت «دایم» قید می شود برای فعل

«صرف کردن».

۳۶۴ (۲۴-۱۰۱)

«زبان آور»، نه «زبانآور»: این صفت مرکب است (زبان + ا + ور). نوشتن آن به صورت

«زبانآور» مانند تناور، دلاور، معمول نیست، و ممکن است در خواندن موجب اشتباه شود؛ از این رو با همان املاهی رایج نوشته شد.

۵۴۵ (۱۲-۱۸۵)

ترکیب «اگر نیز» = «اگر هم»: ← با ارائه شواهد بسیار

۳۲۷ (۱۰-۸۹)

«صفت مرکب مفعولی» نه «ماضی نقلی»: «چنان خواب غفلت برده اند...» خواب

غفلت برده (= رپوده خواب بی خبری) در این مقام صفت مرکب است و نه ماضی نقلی.

۳۲۷ (۱۱-۸۹)

«اگر بختی» = «اگر بخسبی»: از مصدر «خفتیدن». فعل امر آن در بوستان در چند

جای به کار رفته است (ب ۲۶۴۰، ۳۰۸۰، ۳۴۲۴). مصحح صورت‌های دیگری از کاربرد این

فعل را به دست داده است.

۳۲۴ (۱۲-۸۸)

صفت جانشین موصوف: آن تاریک مبلغی راه رفته بود. «تاریک» صفت دزد است

(تاریک دل) که در این جا جانشین موصوف شده است.

«حرف ربط برای استیناف» نه «حرف عطف»: ... و اقبال و دولت خداوند باد. و او آغاز جمله حرف ربط است برای استیناف و آغاز کردن سخنی دیگر که دعا به منخوم است و به جمله پیشین عطف نمی شود.

«صفت» نه «قید»: گفت از دشمنِ صعب اندیشناکم. گفتمش بر رعیتِ ضعیف رحمت کن تا از دشمن وی زحمت نبینی. در این جا «صعب» صفت دشمن است نه «قید» برای اندیشناکم، با توجه به ضبط دیگر نسخه ها (← نسخه بدل ها)، و «دشمن قوی» در جمله بعد.

«به» (= به عنوان، به رسم، به منزله): «درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته»، (به عنوان جامه نوروزی). سعدی در جای دیگر نیز «به» را در همین معنی به کار برده است:

به مزاحت نگفتم این اشعار
هزل بگذار و جد از او بردار
یعنی: به عنوان مزاح، به رسم مزاح.

کار برد «زینهار» با «تا» و یا «فعل امر»: ... زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی نگردد... «زینهار» به معنی پرهیز و اجتناب است در مقام آگاهاندن، و در این معنی با حرف «تا» و فعل مضارع منفی به کار می رود، با افزودن شاهدهی از کلیله و دمنه. مصحح مثال هایی از بوستان، گلستان، و غزلیات آورده که در آنها سعدی کلمه را با فعل امر - که کمتر سابقه دارد - نیز به کار برده است.

همگنان: جمع همگن است به معنی همه... با توضیحی مفصل و ارائه شواهدی در این باب.

«تا» = تا وقتی که، مادام که:
تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد

«تا» مفید معنی «تحدیر»:

گر هنرمندی از او باش جفایی بیند
تا دل خویش نیازارد و در هم نشود

۲۸۵، ۲۸۶ (۷۲-۸)

«و» به معنی: «ولی، اما»، «حال»، یا «معاوضه» است؟ «از بند گرانم خلاص کردند و ملک موروثم خاص. مصحح در این باب توضیحی مفصل با اشاره به رأی و اظهار نظر بعضی از شارحان گلستان آورده، و در پایان افزوده است: «خاص کردن» یعنی به خود اختصاص دادن؛ «خاص» به معنی اختصاصی و متعلق به شاه نیز هست... شاید «و» پیش از «ملک» و بین دو جمله، در این جا به معنی: «ولی، اما» باشد (← شاهدهی از غزلیات)؛ در این صورت یعنی: از بند گران خلاص کردند، ولی ملک موروثم را خاص و مصادره کردند. یا آن که «و» مزبور معنی «حال» را برساند (← شاهدهی از غزلیات). با این مفهوم، حاصل جمله آن که: از بند گران خلاص کردند، در حالی که ملک موروثم را مصادره نمودند. یا شاید «و» در این مقام به معنی «معاوضه و مبادله» باشد؛ بدین معنی که از بند گران خلاص کردند، و «در مقابل» ملک موروثم را مصادره نمودند.

حاصل سخن: مصحح از سه صورت یاد شده، صورت اول: (ولی، اما) را مناسب‌تر تشخیص داده است.

* * *

۶- نمونه‌ای از چگونگی تفحص و پژوهش مصحح درباره تأثیر سخن و اندیشه سعدی در افکار و آثار شاعران، نویسندگان، و فلاسفه مغرب زمین

۱۹۶ (۴۹-۳)

هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است، و چون برمی‌آید مفرح ذات...

گوته - Goethe Johan Wolfgang شاعر و فیلسوف نامبردار آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲) با الهام از این سخن سعدی گفته است: «در هر نفسی دو نعمت موجود است: آنکه که دم فرو می‌رود، و آنکه که برمی‌آید، تا از این رفتن و برآمدن شمع حیات فروزان ماند.» (دیوان شرقی ۴۱).

۲۰۳، ۲۰۴ (۵۰-۲۱)

«گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پُر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم بوی گلکم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.» این قسمت از دیباچه گلستان، مادام دبور و المور Mmc Desbordes Valmore نویسنده و شاعر فرانسوی (۱۷۸۶-۱۸۵۹) را تحت تأثیر قرار داده، و آن را در سه مصراع نخستین از قطعه معروف گل‌های سعدی آورده است. (مصحح آن شعرها را با ترجمه پاریسی آن نقل نموده است). مادام دبور و المور همین مضمون را به نثر در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۴۸ خطاب به سنت بو Sainte Beuve نویسنده و منتقد فرانسوی نوشته است.

ای کریمی که از خزانه غیب
گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم
نو که با دشمن این نظر داری
گونه با توجه به این سخن سعدی گفته است: «در ضیافت خداوند چه هیاهویی است؟!
دوست و دشمن بر سر خوان نشسته اند.»

۱۹۶ (۸-۴۹)

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد
مصحح پس از بیان این نکته که اشعار مزبور اشاره دارد به گفته ابوبکر صدیق: «العجز
عن العرفان عرفان»، نوشته است: این مطلب را امانوئل کانت Immanuel Kant فیلسوف
آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴) در کتاب: «انتقاد عقل نظری» به تفصیل بیان کرده است.

۲۲۱ (۹-۵۴)

«گلستان را چنان که دانی بقائی و عهد گلستان را وفائی نباشد.» ویکتور هوگو
Victore Hugo مشهورترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه (۱۸۰۲-۱۸۸۵) ترجمه
فرانسوی این جمله را در آغاز قطعهٔ چهل و یکم از «شرقیات» خود Les orientales آورده است.

۲۱۴ (۱۸-۵۲)

هر که آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت
گونه تحت تأثیر سخن سعدی گفته است: «هر کس به جهان آمد خانه‌ای نو ساخت، و
چون مرد خانه به دیگری گذاشت.» (دیوان شرقی ۱۴۹)

۲۳۳ (۵-۵۸)

«هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.» دفرمری Defrémery مترجم
فرانسوی گلستان، نظیر این مضمون را در یکی از آثار ولتر و نیز در نامه‌ای از فردریک
کبیر به برادر خود یافته است. مصحح پس از نقل عین آن مضامین به زبان فرانسوی، ترجمه
آنها را به پارسی نیز نقل نموده است.

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، (۸-۵۱)

«ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده... و قصب الحیب حدیثش که همچون شکر

می‌خورند.» گونه در یکی از اشعار خود ظاهراً از سخن سعدی متأثر است که گفته است: «آگاه باش! باید خامه‌ای پدید آید که در جهان شیرینی پراکند، و کاش قلم من همه زیبایی‌ها را می‌پراکند.» (دانش ۴۶۵/۳)

۲۷۵ (۷۰-۱۰)

«عمل پادشاه دو طرف دارد: امید نان و بیم جان.» مصحح پس از توضیح در باب این عبارت نوشته است: پیشینیان لزوم پرهیز از این بیم و خطر را بارها گوشزد کرده‌اند (مثلاً در «محاضرات الادباء ۱/۱۸۹»). سپس به یکی از حکایات لافونتن La Fontaine فابل پرداز، نویسنده افسانه‌های منظوم فرانسوی (۱۶۲۱-۱۶۹۵) با عنوان «چوپان و پادشاه» (Le Berger et le roi) اشاره کرده، و حاصل حکایت را با آنچه سعدی در این مختصر نوشته، شبیه و متأثر از آن می‌داند.

۲۳۹، ۲۳۸ (۵۹-۲۵)

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

گونه شاید با توجه به سخن سعدی گفته است: «تا مرد خاموش است بر او خطری نیست، زیرا سرنوشت او به زبانش بسته است.» (دیوان شرقی ۱۴۸)

۲۳۳ (۵۸-۷)

إذا بینس الانسان طال لسانه

کِسْتور مفلوبو یصول علی الکلب

مصحح پس آوردن ترجمه پارسی این بیت: «هر گاه آدمی ناامید شود زبان‌درازی می‌کند، چنان که گریه شکست خورده نیز به سگ حمله آرد.» نوشته است: دفره‌ری در ترجمه فرانسوی گلستان درباره مصراع اول این بیت چنین آورده: این مصراع سخنان زیرین دون کیشوت Don Quichotte را فریاد می‌آورد: «اما در آن هنگام که خشم آدمی طغیان کند و از حد در گذرد، دیگر مهر سکوت را بشکند، و هیچ چیز نمی‌تواند او را از سخن گفتن باز دارد.»

۲۴۸ (۶۲-۶)

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

در این جا مصحح پس از ذکر محصل داستان «اصحاب کهف» یا «باران غار» و اشاره به آیات مبارکات از سوره «الکهف» حاوی این داستان، و ادای مقصود شیخ از بیت مزبور، چنین آورده است: گونه در قطعه‌ای با عنوان: «چهار حیوان خوشبخت» گفته است: «... سومی سگ اصحاب کهف است که همراه خداوند گار خود راه غار پیش گرفت، و در کنار خفتگان

۲۵۷ (۱-۶۴)

«بنده حلقه به گوش از نوازی برود...» مصحح: به گوش غلامان و کنیزان زرخرید حلقه‌ای می کرده‌اند. پس آنگاه از قول دفرمیری در ترجمه فرانسوی گلستان چنین نقل کرده است: «در بین یهودیان و رومیان قدیم نیز گوش سوراخ شده نشانه بردگی بوده است.» به تدریج «حلقه به گوش» کنایه از فرمانبردار و مطیع شده است.

۲۹۱ (۱۰-۷۴)

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ

مصحح پس از توضیح درباب این بیت، یادداشتی از «دفرمیری» مترجم فرانسوی گلستان نقل نموده، ترجمه پارسی یادداشت را آورده، و سپس از قول «دفرمیری» می‌نویسد: فلوریان Jean Pierre Claris de Florian قصه پرداز فرانسوی (۱۷۵۵-۱۷۹۴) نظیر چنین اندیشه‌ای را در فابل ۲۱، کتاب ۲، با عنوان: «پادشاه ایران» (Le roi de Perse) بیان کرده است. ترجمه پارسی این فابل را نیز مصحح برای اطلاع خواننده به دست داده است.

۴۰۲ (۹-۱۲۱)

پر طاووس در اوراق مصاحف دیدم
گفتم: این منزلت از قول تو می بینم بیش
گفت: خاموش که هر کس که جمالی دارد
هر کجا پای نهد دست نداردش پیش

مصحح: گونه در دیوان خود از این دو بیت الهام گرفته و قطعه‌ای پرداخته است (دیوان

شرقی ۱۵۴-۱۵۵)

۲۶۷ (۹-۶۷)

ظالمی را خفته دیدم نیمروز

گفتم: این فتنه است خوابش برده به

مصحح پس از توضیح در باب این بیت و لفظ «نیمروز»، و خواب نیمروز = خواب قیلوله، و ارجاع به «مقدمه‌الادب»، و «قابوس‌نامه»، یادداشتی از «دفرمیری» مترجم گلستان به زبان فرانسوی را در مناسبت با مضمون این بیت عیناً نقل نمود. و صورت پارسی آن را چنین به دست داده است: «وقتی ستمگر خفته است جنایت نیز در خواب است.»

۲۷۴، ۲۷۳ (۱۸-۶۹)

اگر صد سال گبر آتش فروزد

چو یک دم اندرو افتد بسوزد
پس از معنی بیت، و توضیح در باب لفظ «گیر» و اشاره به سابقه این مضمون در «ویس و رامین»، و به صورت مثل در «نثارالقلوب»، و «مجمع الامثال»، مصحح عبارتی را که متضمن تقلید ولتر از این بیت بوده عیناً نقل نموده و ترجمه پارسی آن را نیز آورده است.

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶ (۲۳-۶۶)

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

مصحح در این جا قطعه شعری از شاعر امریکائی هنری وادزورث لانگ فلو Henry Wadsworth Longfellow (۱۸۰۷-۱۸۸۲) که این قطعه از سعدی را فریاد می آورد نقل نموده، و ترجمه پارسی آن را نیز نوشته است.

۲۷۷ (۷۰-۲۴)

«گفتم: حکایت آن روباه مناسب حال تو است...» مصحح پس از آن که مضمون این حکایت عبرت آموز را در «دیوان انوری»، «زهرالآداب»، «المحاسن و الاضداد»، و «دفتر پنجم مثنوی مولوی» نشان داده، شباهت نسبی آن را با یکی از فابل های فلوریان با عنوان: Le Petit Chiew (سگ کوچولو)، و با حکایت «روباه و شغال»، و نیز با یکی از فابل های لافونتن با عنوان: Les oreilles du bierere (گوش خرگوش) یاد آور می شود.

۴۲۲ (۱۳۱-۵ و ۸)

«منجمی به خانه درآمد، مردی بیگانه دید با زن او به هم نشسته...» مصحح در این جا تفصیلی از کیفیت اقتباس شاعران و نویسندگان خارجی از این داستان، با اشاره و ارجاع به منابع مربوط بیان داشته است.

۴۷۶ (۱۵۴-۱۰)

خر عیسی گرش به مکه برند
چون بیاید هنوز خر باشد
مصحح: گونه تحت تأثیر سخن سعدی نظیر چنین مفهومی را گفته است (دیوان شرقی

۱۵۱)

۴۴۳ (۱۴۱-۸)

گل به تاراج رفت و خار بماند
گنج برداشتند و هار بماند
مصحح پس از یادآوری این نکته که شیخ در این بیت توجه به افسانه های کهن در فرهنگ عامه داشته که مار یا اژدها همیشه بر سر گنج خفته و نگهبان آنند، می نویسد: دفره‌ری در

ترجمه فرانسوی گلستان، پس از اشاره به همین موضوع می‌افزاید: چنین به نظر می‌رسد که این اندیشه ریشه‌ای هندی دارد؛ زیرا در اساطیر هندو Courera کورره، خدای گنج‌ها چنین تصویر می‌شود که در غاری ژرف اقامت دارد، و مارها محافظ اویند.

۴۲۱ (۱۳۰، ۱۳۱-۲۱)

«یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت...» مصحح: «دفرمری» در ترجمه فرانسوی گلستان ذیل حکایت «شاعر و امیر دزدان»، قطعه‌ای را از آثار Tallemand de Réaux نقل می‌کند که کاملاً شبیه این حکایت سعدی و متأثر از آن است. سپس اشاره می‌کند که سِنِسِه SÉNÉCÉ شاعر و داستان پرداز فرانسوی نیز قطعه‌ای منظوم دارد، تحت عنوان: Le Poëte donne aux Chiens «شاعری که او را پیش سگان انداختند» که مقتبس از گلستان سعدی است.

۲۸۰ (۷-۷۱)

به دریا در منافع بی‌شمار است
و گر خواهی علامت برکنار است

مصحح در این‌جا شمری از لافونتن با عنوان: Le Berger et la mer «چوپان و دریا» را که «دفرمری» در حاشیه ترجمه فرانسوی گلستان به مناسبت شباهت مضمون با این بیت سعدی نقل کرده آورده، و صورت پارسی آن را نیز نوشته است.

۳۲۷ (۱۱-۸۹)

«... جان پدر تو نیز اگر بخفتی به که در پوستین مردم افتی.» مصحح پس از توضیح درباره «در پوستین کسی افتادن»، و ارائه شاهدهی از «مرصادالعباد» در این معنی، می‌نویسد: اوژن مانوئل Eugene Manuel نویسنده فرانسوی (۱۸۲۳-۱۹۰۱)، در قطعه شعری با عنوان «نماز» این حکایت گلستان را اقتباس نموده است.

۳۹۰ (۲۵-۱۱۵)

«هرگز از دور زمان ننالیدم، و روی از گردش آسمان درهم نکشیدم مگر وقتی که...» مصحح: جیمس تامسن James Thomson شاعر اسکاتلندی (۱۸۳۴-۱۸۸۲) در نوشته‌های خود به این حکایت گلستان اشاره کرده، و به مناسبت از آن یاد نموده است.

۳۶۰ (۱۳-۱۰۰)

شنیدم گوسفندی را بزرگی
رهانید از دهان و دست گرگی...

شاعر، نمایشامه‌نویس، و داستان‌پرداز معاصر فرانسوی گی یودوسه Guillot de Soux این حکایت سعدی را در یکی از مجموعه‌های آثار خود با عنوان: «گرگ و چوپان»، به

زبان فرانسوی در آورده، و نتیجه اخلاقی آن را شرح داده است. ویکنز Wickens در مقاله‌ای ضمن ترجمه این حکایت گلستان نوشته است: حکایت سعدی مایه بروز نظیر این اندیشه، درباره ازدواج در نمایشنامه «شب دوازدهم» Twelfth the Night اثر ویلیام شکسپیر Shakespeare. William بزرگترین شاعر درام انگلستان (۱۵۶۴-۱۶۱۶ م) شده است.

۳۴۹ (۱۶، ۱۳-۹۷)

دوش مرغی به صبح می‌نالید
عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
مصحح پس از توضیح بیت، و اشاره به وجود این مضمون در معارف صوفیه می‌نویسد که:
قطعه «جذبه» (Extase) در «شرقیات» ویکتور هوگو نیز این ابیات سعدی را فریاد می‌آورد. به علاوه «هوگو» در مورد قطعه نهم از همین منظومه «شرقیات» (Les Orientales) با عنوان: «زن اسیر» La Captive می‌نویسد که: شعر مذکور در آغاز این قطعه را از سعدی اقتباس کرده است.

۳۳۵، ۳۳۶ (۱۳-۹۲)

«یکی از جمله صالحان به خواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی را در دوزخ...»
مصحح پس از اشاره به روایات و احادیثی به مناسبت نتیجه و مفهوم این حکایت در سپارش علما به خودداری از تقرب به پادشاهان، از قول دفرمری مترجم فرانسوی گلستان، نوشته است که لافونتن یکی از قصه‌های خود را با عنوان: «رؤیای یکی از مغولان» Le Songe d'un halitant du Mongol از این گفته سعدی اقتباس کرده، و بنا به گفته والکنر Walcknaer، «لافونتن» این حکایت را از روی ترجمه آندره دوریه André du Ryer از گلستان شناخته بوده است.

۳۷۴ (۱۰۶-۲۴ و ۱۰۷-۳)

«آورده‌اند که فقیهی دختری داشت به غایت زشت روی...» گگی بودوسه شاعر، نمایشنامه‌نویس، و داستان پرداز معاصر فرانسوی، این حکایت سعدی را در کتاب خود ذیل عنوان: «توانگری که دختری زشت روی داشت، و او را به کوری شوهر داد»، به زبان فرانسوی در آورده است.

۲۹۲ (۷۴-۲۰)

«به اتفاق خردمندان، خر باربر به که شیر مردم در...» مصحح در این جا از قول «دفرمری» مترجم گلستان به زبان فرانسوی، بیتی را از ولتر به مناسبت این جمله از سعدی نقل می‌کند، و ترجمه آن را نیز به زبان فارسی بیان می‌دارد.

۳۰۶ (۱۶-۸۰)

«ملک را گفتار درویش استوار آمد، گفت: از من چیزی بخواه. گفت: می‌خواهم که دیگر

مصحح: این گفتار درویش یادآور سخن «دیوجانس» Diogène فیلسوف یونانی است به اسکندر مقدونی. سپس مصحح خلاصه داستان «اسکندر و دیوژن» را به دست می‌دهد با اشاره به منابع مورد استناد (ابوسلیمان منطقی سجستانی، صوان الحکمة و ثلاث رسائل. پلوتارک، حیات مردان نامی. عبدالرحمن جامی، در خردنامه اسکندری). مصحح در پایان یادآور می‌شود که «فنون» fénélon نویسنده فرانسوی از این گفتگوی حکیم و اسکندر حکایتی پرداخته، و مجلسی نیز از این دیدار به صورت حجاری برجسته در موزه «لوور» پاریس وجود دارد.

۲۹۶ (۷۵، ۷۶-۶)

«یکی از ملوک را مرضی هائل بود... طایفه حکمای یونان اتفاق کردند که مر این رنج را دارویی نیست مگر زهره آدمی به چندین صفت موصوف... دهقان پسری یافتند بدان صفت... سلطان گفت: هلاک من اولی تر که خون بی گناهی ریختن...» مصحح نظیر چنین حکایتی را در «محاضرات الادب» جسته و با آوردن تلخیصی از آن حدس می‌زند که گویا منبع این حکایت سعدی باشد. در پایان یادداشت از قول «دفرمری» در ترجمه فرانسوی گلستان می‌نویسد: در یک کتاب عربی چاپ «فلوگل» که «سیلوستر دوساسی» آن را مورد بحث قرار داده حکایتی نقل شده که با حکایت گلستان تفاوتی اندک دارد. مصحح می‌افزاید: لافونتن حکایتی دارد با عنوان: «حیوانات طاعون زده»

Les Animaux malades de la peste

... در مورد قسمتی از این فابل چنین اظهار نظر شده که «لافونتن» از این حکایت گلستان الهام گرفته است.

۵۳۲ (۱۷۹-۲۱)

«جوهر اگر در خلّاب افتد همچنان نفیس است، و غبار اگر به فلک رسد همچنان خسیس است.» مصحح پس از توضیح این مضمون لطیف، و آوردن بیتی از متنی در این معنی، و به دست دادن ترجمه پارسی آن، به نقل ابیاتی از دفرمری در حاشیه ترجمه فرانسوی گلستان متناسب با این قول سعدی، با ترجمه آنها به پارسی پرداخته است.

۵۵۳ (۸-۱۸۹)

«راست را زینت راستی بس است.» گونه نیز تحت تأثیر سخن سعدی گفته است: «چرا یک دست خویش را بیش از آنچه باید به زیورها می‌آرای، و دست چپ را یک سره بی‌نصیب می‌گذاری؟! - آخر اگر دست چپ زینت راست نباشد دیگر به چه کار آید؟» (دیوان شرقی ۱۵۱)

۵۲۳ (۱۷-۱۷۵)

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم

مصحح پس از توضیح بیت، و آوردن بیتی از متنی متضمن همین مفهوم و ترجمه آن به پارسی، به نقل ابیاتی در همین مناسبت از «دفرمری» مترجم فرانسوی گلستان پرداخته (یا ترجمه آنها به پارسی)، و در پایان به شباهت سخن سعدی و

رنه دکارت Descartes-Rene فیلسوف، ریاضی‌دان، و فیزیک‌دان فرانسوی در این

باب اشاره نموده است.

مور گرد آورد به تابستان

تا فراغت بود زمستانش

مصحح پس از نقل همین مضمون از یکی از مجالس سعدی، و اشاره به این که در مواظق لقمان به فرزندش نیز آن را می‌توان یافت، و هم در حکایات «ازوپ» نوشته‌اند: لافوتنن حکایت «زنجیره و مور» La cigale et la Fourmi را از روی آن به نظم آورده است. ۵۵۲ (۱۱-۱۸۸)

«خداوند تعالی می‌بیند و می‌پوشد، و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.»

گفته: «اگر خدا هم همسایه‌ای به ناسازگاری من و تو بود، تو و من زندگی آرام نداشتیم. اما خداوند به خلاف ما بدان را به حال خویش می‌گذارد، و کاری به زشت و زیبایی آنان ندارد.» (دیوان شرقی، ۱۴۶) ۵۵۶ (۱۶-۱۹۰)

«حکیمی را پرسیدند: چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یکی را آزاد نخواندند مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد...» هنری دیوید ثورو Henry David Thoreau نویسنده و اندیشه‌ور امریکایی (۱۸۱۷-۱۸۶۲)، ترجمه این قطعه از گلستان سعدی را در پایان یکی از آثار خود با عنوان: «صرفه‌جویی»، به منظور بصیرت و ژرف اندیشی خوانندگان نقل نموده است. ۵۵۸، ۵۵۹ (۱۲-۱۹۱)

ما نصیحت به جای خود کردیم

روزگاری در این به سر بردیم

گر نیاید به گوشِ رغبتِ کس

بر رسولان پیام باشد و بس

مصحح پس از بیان این نکته که مصرع چهارم از ابیات بالا مقتبس است از سوره مبارکه مائده (آیه ۹۹): «ما علی الرسول الا البلاغ»، و در مواظق سعدی ۱۳۳ نیز همین مضمون را می‌توان یافت:

گر بشنوی نصیحت و گر نشنوی به صدق

گفتیم و بر رسول نباشد به جز بلاغ

افزوده‌اند که: گفته دیوان شرقی و غربی (West-Ostlicher Diwan) خود را با ترجمه این دو بیت از سعدی، و نقل عین متن فارسی آن به پایان آورده است (دیوان شرقی ۱۵۷).

در ضمن مراجعات مکرر که نگارنده این یادداشت‌ها به این کتاب ارجعند داشت، چند نکته استحضانی به خاطر قاصرش رسید که آنها را به محضر شریف دانشمند گرانمایه استاد دکتر غلامحسین یوسفی تقدیم داشت تا اگر مورد تأیید آن عزیز قرار گیرد، در چاپ‌های بعدی کتاب ملحوظ افتد؛ بعون الله تعالی و حسن توفیق، آنه خیر موفق و معین.

سه شنبه پانزدهم آبان‌ماه ۱۳۶۹ خورشیدی

مطابق هفدهم ربیع‌الثانی ۱۴۱۱ از هجرت نبوی

دعا گو علی فاضل